

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

در توضیح آیات شریفه‌ی سوره‌ی کهف راجع به ذو القرنین و اینکه او کدامیک از شخصیت‌های تاریخ است مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله تعالی علیه) در تفسیر شریف المیزان حدود پنج یا شش احتمال را مطرح و مورد بحث قرار دادند البته احتمالات بیش از آن است که در تفسیر المیزان آمده است. شاید در کتب تفسیری و تاریخی متجاوز از ده احتمال در مورد ذو القرنین مطرح شده است اما مهمترین آنها دو احتمال است؛ یکی این که مراد از ذو القرنین اسکندر باشد که مرحوم علامه سه اشکال و آلوسی در تفسیر روح المعانی دو اشکال بر آن وارد نموده‌اند و نتیجه گرفته‌اند که لقب ذو القرنین قابل انطباق بر اسکندر نیست.

اشکال بسیار مهم آن هم این است که سفرهای اسکندر به سوی مشرق زمین بوده و سفری به مغرب نداشته است در حالی که مسلم است یکی از سفرهای ذو القرنین به مغرب بوده است، اشکال دیگر هم مسئله‌ی موحد نبودن او، وثنی یا صابئی و ستاره پرست بودن او است در حالی که از آیات قرآن استفاده می‌شود ذو القرنین شخصی موحد و معتقد به دین الهی بوده است.

اما احتمال دیگر که هم خود مرحوم علامه به آن تمایل دارند و هم جمعی دیگر به آن تصریح کرده‌اند این است که ذی القرنین همان کوروش بنیان‌گذار سلسله‌ی هخامنشی بوده است. قبل از علامه طباطبایی فردی به نام ابو الکلام آزاد و نیز احمدخان هندی یکی از وزرای هند شاید مبدع این نظریه بوده است. بعدها بعضی از معاصرین و روشن‌فکرهای زمان ما این نظریه را پذیرفته‌اند مانند صدر بلاغی در قصص قرآن، محیط طباطبایی و صاحب کتاب بازشناسی هویت ایرانی اسلامی و... به‌هرحال این نظریه طرفداران متعددی دارد.

مرحوم علامه می‌فرماید: «جَمَعَ بَيْنَ مَمْلَكَتِي الْفَارَسِ وَ مَادَ»<sup>[1]</sup> کوروش دو سرزمین فارس و ماد را یکپارچه کرد «وَ سَخَّرَ بَابِلَ وَ أَدْنَى فِي رُجُوعِ الْيَهُودِ مِنْ بَابِلَ إِلَى أُورَشَلِيمَ» بابل را فتح کرد و به یهودی‌ها اجازه داد به اورشلیم کوچ کنند. «وَ سَاعَدَ فِي بِنَاءِ الْهَيْكَلِ» به آنها کمک کرد تا معبدشان را که بخت النصر از بین برده بود، بازسازی کنند «وَ سَخَّرَ مِصْرَ ثُمَّ اجْتَازَ إِلَى يُونَانَ فَغَلِبَهُمْ وَ بَلَغَ الْمَغْرِبَ ثُمَّ سَارَ إِلَى أَقْصَايِ الْمَعْمُورَةِ فِي الْمَشْرِقِ» به مصر و یونان لشکر کشید و بر آنها غلبه کرد و به غرب رسید سپس به سوی شرق بازگشت. «بَيَانُ ذَلِكَ إِجْمَالاً أَنَّ الْأَذَى ذَكَرَهُ الْقُرْآنُ مِنْ وَصْفِ ذِي الْقَرْنَيْنِ مُنْطَبِقٌ عَلَى هَذَا الْمَلِكِ الْعَظِيمِ» آنچه که قرآن نسبت به ذو القرنین بیان فرموده بر این پادشاه بزرگ تطبیق می‌کند. «فَقَدْ كَانَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ بِدِينِ التَّوْحِيدِ» کوروش مؤمن به دین خدا و موحد بوده است، «عَادِلًا فِي رَعِيَّتِهِ سَائِرًا بِالرَّأْفَةِ وَ الرِّفْقِ وَ الْإِحْسَانِ» حاکمی عدالت‌پیشه بود که با رأفت و رفق و احسان با مردم عمل می‌کرده. «سَائِسًا لِأَهْلِ الظُّلْمِ وَ الْعُدْوَانِ» نسبت به افراد ظالم و ستمگر با تدبیر مقابله می‌نمود.

«وَ قَدْ آتَاهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» «فَجَمَعَ بَيْنَ الدِّينِ وَ الْعَقْلِ وَ فَضَائِلِ الْأَخْلَاقِ وَ الْعِدَةِ وَ الْقُوَّةِ وَ الثَّرْوَةِ وَ الشُّوْكَةِ» خداوند اسباب تمام اشیاء را به او عنایت فرمود از این‌رو برخوردار از دین و عقل و فضایل اخلاقی و نیرو و امکانات، ثروت و قدرت گردید. «وَ قَدْ سَارَ كَمَا ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مَرَّةً نَحْوَ الْمَغْرِبِ حَتَّى أَسْتَوَلَ عَلَى لِبْدِيَا» همان‌طور که قرآن بیان فرموده یکبار به سمت مغرب سفر کرد و بر لب‌دیا غلبه کرد. «ثُمَّ سَارَ ثَانِيًا نَحْوَ الْمَشْرِقِ حَتَّى بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَ وَجَدَ عِنْدَهُ قَوْمًا بَدَوِيَّينَ هَمْجِيَّينَ

يَسْكُنُونَ فِي الْبَرَارِي» سپس به سمت مشرق برگشت و در این سفر با قومی که در بیابان‌ها زندگی می‌کردند، مواجه گردید. نفر سوم رو به سوی شمال غربی ایران برده است که در این سفر برای مردم آنجا سَدِّي مستحکم ساخت «ثُمَّ بَنَى السَّدَّ وَ هُوَ عَلَى مَا يَدُلُّ عَلَيْهِ الشَّوَاهِدُ السَّدَّ الْمَعْمُولُ» و آن سدی است که الآن در منطقه داریال موجود است که بین کوه‌های قفقاز نزدیک تفلیس قرار دارد. ترک‌ها آن سد را دمیر قاپو گویند.

سفر سوم او به شمال غربی ایران بوده است که این سد در همان ناحیه در منطقه تفلیس قرار گرفته است.

حال ادله مرحوم علامه را مورد دقت قرار می‌دهیم تا دریابیم درست است یا نه؟ ایشان می‌فرماید کوروش اولاً «كَانَ مُؤْمِنًا بِاللَّهِ بِدِينِ التَّوْحِيدِ» دلیل ما بر اینکه کوروش ایمان به خدا و آخرت داشته مطلبی است که در کتب اهل عتیق آمده است. در کتب عهد عتیق که هر کتاب آن به نام یکی از پیامبران و حاوی سرگذشت او می‌باشد. در کتاب عزرا یا عزرا و کتاب دانیال کوروش را تقدیس کرده‌اند. «حَتَّى سَمَاهُ فِي كِتَابِ الْأَشْعِيَاءِ رَاعِي الرَّبِّ» حتی در کتاب اشعیا او را راعی الرَّب یعنی مورد عنایت و تأیید خداوند نام نهاده‌اند.

«قَالَ فِي الْإِسْحَاحِ الْخَامِسِ وَ الْأَرْبَعِينَ» در إصحاح چهل و پنجم کلامی را که خدای تبارک و تعالی در مورد کوروش به مسیح بیان فرموده را آورده است. اجمال کلام این است که خداوند می‌گوید من کوروش را با دست خود یاری کرده و راه را بر او هموار کردم، خود من پیش روی او حرکت کردم و ذخایر نور را به او دادم، در بعضی از تعبیر آمده که خدا برای مسیح حکایت می‌کند به کوروش گفته است: «لَقَبْتُكَ وَ أَنْتَ لَسْتَ تَعْرِفُنِي» من این لقب را به تو دادم اما تو من را نمی‌شناسی. بعد مرحوم علامه می‌فرماید: «وَ لَوْ قُطِعَ النَّظَرُ عَنْ كُونِهِ وَ حَيَاةِ الْيَهُودِ عَلَى مَا بِهِمْ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ الْمَذْهَبِيَّةِ لَا يَعُدُّونَ رَجُلًا مُشْرِكًا مَجُوسِيًّا أَوْ وَثْنِيًّا... مَسِيحًا إِلَهِيًّا مَهْدِيًّا» قطع نظر از این که خدا با کوروش تکلم کرده است یا نه، نمی‌توان گفت یهود با وجود تعصب مذهبی‌شان اگر کوروش در واقع مشرک مجوسی و وثنی باشد، از او به عنوان یک انسان الهی، هدایت یافته و مؤید از جانب پروردگار و به عنوان «رَاعِيًا لِلرَّبِّ» یاد کنند...

اما ظاهر عبارت مرحوم علامه این‌طور است: «هَكَذَا يَقُولُ الرَّبُّ لِمَسِيحِهِ لِكُورُش» که می‌توان گفت «لکورش» بیان برای مسیح است، در این صورت معنا چنین می‌شود: «للمسيحه الكوروش».

ظاهر کلام این است که در عهد عتیق خود کوروش ملقب به مسیح شده و او را یک شخص الهی و مؤید از سوی خداوند «رَاعِيًا لِلرَّبِّ» نامیده‌اند منتها این احتمال هم وجود دارد که «يَقُولُ الرَّبُّ لِمَسِيحِهِ الْكُورُشُ الَّذِي أَمْسَكَتُ بِيَمِينِهِ» خداوند قضیه کوروش را برای یکی دیگر از پیامبران خود حکایت کرده و می‌گوید من به کوروش این مطالب را گفتم، این ذخایر نور را به او اعطا کردم، این لقب را هم به او دادم. مرحوم علامه می‌فرماید قطع نظر از آن که این کلام وحی باشد چنین تعبیری گواه بر تدین و الهی بودن کوروش است «رَجُلٌ مُتَدَيِّنٌ إِلَهُيَّةً مُؤَيَّدًا...» البته این تعبیر کتب عهد عتیق برای ما حجیت و اعتبار ندارد. چون ما قائل به تحریف در این کتب هستیم لذا هیچ کدام از این عبارات نمی‌تواند مثبت تدین کوروش باشد.

بعد می‌فرماید: «عَلَى أَنَّ النُّقُوشَ وَ الْكِتَابَاتِ الْمَخْطُوطَةَ بِالْخَطِّ الْمِسْمَارِيِّ الْمَأْثُورَ عَنْ دَارِيُوشِ الْكَبِيرِ وَ بَيْنَهُمَا مِنَ الْفَصْلِ الزَّمَانِيِّ ثَمَانِي سِنِينَ نَاطِقَةً بِكُونِهِ مُوَحِّدًا غَيْرَ مُشْرِكٍ» نقوش و نوشته‌های به‌دست آمده از خط‌های میخی مربوط به داریوش که هشت سال بعد از کوروش به قدرت رسیده حاکی از موحد بودن اوست. «وَ لَيْسَ مِنَ الْمَعْقُولِ أَنْ يَتَغَيَّرَ مَا كَانَ عَلَيْهِ كُورُشُ فِي هَذَا الزَّمَنِ الْقَصِيرِ» فاصله زمان حکومت داریوش با سلطنت کوروش هشت سال بوده است و چون این آثار و خطوط دال بر توحید مربوط به زمان داریوش است بعید می‌باشد در طول این فاصله کوتاه هشت سال رسم و آیین کوروش تغییر یافته و مردم در زمان داریوش خدا پرست شده باشند. بنابراین، این نوشته‌های توحیدی دلالت بر موحد بودن کوروش نیز می‌نمایند.

از جهت فضائل نفسانیّه نیز کافی است نگاهی به تاریخ و سیره کوروش بیفکنید: «وَأَمَّا فَضَائِلُهُ النَّفْسَانِيَّةُ فَيَكْفِي فِي ذَلِكَ الرَّجُوعُ إِلَى الْمَحْفُوظِ مِنْ أَخْبَارِهِ وَ سِيرَتِهِ مَا قَابِلٍ بِهِ الطُّغَاةَ وَ الْجَبَابِرَةَ الَّذِينَ خَرَجُوا عَلَيْهِ أَوْ حَارِبُهُمْ وَ طُغَاةُ الْبُدُو فِي أَطْرَافِ بَكْتَرِيَا وَ غَيْرِهِمْ» در مقابله‌های او با ستمگران و حاکمان قوم ماد، و سرزمین‌های لیادیا، بابل، مصر و طاغیان بدوی اطراف بکتريا که همین بلخ افغانستان است، مشاهده می‌کنیم. «كُلَّمَا ظَهَرَ عَلَى قَوْمٍ عَقَا عَنْ مُجْرِمِهِمْ» هرگاه بر قومی غلبه پیدا می‌کرد، از مجرمین گذشت می‌کرد. «وَأَكْرَمَ كَرِيمَهُمْ وَ رَحِمَ ضَعِيفَهُمْ وَ سَاسَ مُفْسِدَهُمْ وَ خَائِنَهُمْ.» بر افراد ضعیف آن‌ها ترحم می‌کرد، بزرگان آنان را تکریم نموده و مفسدین و خائنین را هم مؤاخذه می‌کرد. «وَقَدْ أَثْنَى عَلَيْهِ كُتُبُ الْعَهْدِ الْقَدِيمِ وَ الْيَهُودُ يَحْتَرِمُهُ أَعْظَمَ الْإِحْتِرَامِ» یهود برای کوروش احترام بسیار قائل هستند. چون آنها را از اسارت بخت النصر در بابل نجات داد و به اورشلیم برگردانید. «أَرْجَعَهُمْ إِلَى بِلَادِهِمْ وَ بَدَّلَ لَهُمُ الْأَمْوَالَ لِتَجْدِيدِ بِنَاءِ الْهَيْكَلِ وَ رَدَّ إِلَيْهِمْ نَفَائِسَ الْهَيْكَلِ الْمَنْهُوبَةِ الْمَخْزُونَةِ فِي خَزَائِنِ مُلُوكِ بَابِلَ وَ هَذَا فِي نَفْسِهِ مُؤَيَّدٌ آخَرٌ لِكُونَ ذِي الْقَرْنَيْنِ هُوَ كُورُش» به آنها در تجدید بناء معبدشان کمک کرد و اشیاء گران قیمت‌شان را که غارت شده و در خزانه پادشاهان بابل بود به آنها تحویل داد. این رفتار نیکو تأیید می‌کند که ذو القرنین همان کوروش است. و به همین جهت قابل احترام نزد یهودیان است. از این‌رو به آن گروه از مسلمانان که قصد آزمون رسول خدا(ص) را داشتند گفتند اگر می‌خواهید بفهمید او راست می‌گوید که رسول خدا است سؤال کنید ذو القرنین چه کسی است؟

یعنی علامه می‌خواهند بفرامایند اگر ذو القرنین کوروش نباشد چه وجهی داشته است که یهودی‌ها اسمی از ذو القرنین به میان آورند؟ لذا همین قضیه را بعنوان مؤید دیگر خود ذکر کرده است. «وَهَذَا فِي نَفْسِهِ مُؤَيَّدٌ آخَرٌ لِكُونَ ذِي الْقَرْنَيْنِ هُوَ كُورُش فَإِنَّ السُّؤَالَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا كَانَ بِتَلْقِينِ مِنَ الْيَهُودِ عَلَى مَا فِي الرِّوَايَاتِ وَ قَدْ ذَكَرَهُ مُؤَرِّخُو يُونَانَ الْقَدَمَاءَ كَهَرُودُتْ وَ غَيْرِهِ فَلَمْ يَسْعَهُمْ إِلَّا أَنْ يَصِفُوهُ وَ يَثْنُوا عَلَيْهِ بِأَحْسَنِ الثَّنَاءِ» می‌فرماید تاریخ‌نگاران قدیم یونان هم نظیر هرودت راجع به کوروش بهترین ثناخوانی را کرده و او را صاحب مروّت، فتوّت، سماحة، کرم، عفو و صفح، قلة الحرص، رحمت، رأفت دانسته‌اند و بهترین درودها را بر او نثار نموده‌اند.

تا این‌جا تقریباً کلام و دلیل مرحوم علامه تمام می‌شود، در نتیجه ایشان دو دلیل بر تدبّین کوروش آورده و راجع به فضائل نفسانیّه او هم به آنچه که در کتب عهد قدیم و منابع تاریخی یونان و ایران ذکر شده، استناد فرمودند. اما راجع به اینکه چرا لقب ذو القرنین بر کوروش نهاده شده است؟ آن مقداری که بنده تفحص کردم بیش از 10 الی 15 وجه تسمیه برای آن یافته‌ام. مرحوم علامه می‌فرماید: «وَأَمَّا تَسْمِيَّتُهُ بِذِي الْقَرْنَيْنِ فَالْتَوَارِيخُ وَ إِنْ كَانَتْ خَالِيَةً عَمَّا يَدُلُّ عَلَى شَيْءٍ فِي ذَلِكَ لَكِنْ اِكْتِشَافُ تِمَثَالِهِ الْحَجَرِيِّ» تاریخ از وجه تسمیه وی به ذو القرنین چیزی به میان نیاورده است اما اخیراً در قرن نوزدهم مجسمه‌ای از کوروش در مشهد مرغاب کشف شد، که در جنوب ایران واقع است.

این مجسمه سنگی هرگونه شکي را در اتصاف کوروش به ذو القرنین از بین می‌برد. «يُزِيلُ الرَّيْبَ فِي اتِّصَافِهِ بِذِي الْقَرْنَيْنِ فَإِنَّهُ مُثَلٌّ فِيهِ ذَا قَرْنَيْنِ نَابِتَيْنِ مِنْ أَمِّ رَأْسِهِ أَحَدُ الْقَرْنَيْنِ مَائِلٌ إِلَى قِدَامٍ وَ الْآخَرُ أَخَذَ جِهَةَ الْخَلْفِ» زیرا از وسط سر آن دو شاخ برآمده است یک شاخ به سوی جلو و شاخ دیگر به پشت سر او مایل گردیده است. علامه در ادامه کلام با بیان خوابی از دانیال نبی خصوصیت این دو شاخ را که بر سر کوروش است نقل می‌کند. و سپس به ماجرای سفرهای او می‌پردازد «وَأَمَّا سِيرُهُ نَحْوَ الْمَغْرِبِ وَ الْمَشْرِقِ فَسِيرُهُ نَحْوَ الْمَغْرِبِ كَانَ لَدَفْعِ طَاغِيَةِ لِيدِيَا وَ قَدْ سَارَ بِجِيُوشِهِ نَحْوَ كُورُش ظُلُمًا وَ طُغْيَانًا مِنْ غَيْرِ أَيْ عَذْرٍ يَجُوزُ لَهُ ذَلِكَ فَسَارَ إِلَيْهِ وَ حَارِبُهُ وَ هَزَمَهُ ثُمَّ عَقَبَهُ» اما سفر او به سوی غرب به جهت دفع ستم حاکم یاغي لیدیا بود که با لشکرش ظالمانه و طغیانگر بر کوروش هجوم آورده بود. کوروش با او جنگید و او را شکست داد و به عقب‌نشینی وادار ساخت.

سپس به تعقیب او پرداخت «حَتَّى حَاصِرَهُ فِي عَاصِمَةِ مُلْكِهِ ثُمَّ فَتَحَهَا ثُمَّ عَقَا عَنْهُ وَ عَنْ سَائِرِ أَعْضَادِهِ وَ أَكْرَمَهُ وَ إِيَّاهُمْ وَ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ وَ كَانَ لَهُ أَنْ يَسُوسَهُمْ وَ يُبِيدَهُمْ» پایتخت حکومتش را محاصره کرد و با فتح آن‌جا او را اسیر کرد. با آنکه می‌توانست او و یارانش را تبعید و مجازات کند اما از جرم او گذشت و با احسان و تکریم با آنها برخورد نمود. «وَ إِنْطَبَاقُ الْقِصَّةِ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: «حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ- وَ لَعَلَّهَا السَّاجِلُ الْغَرْبِيِّ مِنْ آسِيَا الصُّغْرَى وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَ إِمَّا أَنْ نَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا» وَ ذَلِكَ لِإِسْتِحْقَاقِهِمُ الْعَذَابَ بِطُغْيَانِهِمْ وَ ظُلْمِهِمْ وَ فِسَادِهِمْ» ماجرای سفر

به غرب با آیات قرآن سازگاری دارد. بعد می‌فرماید: «ثُمَّ إِنَّهُ سَارَ نَحْوَ الصُّحَرَاءِ الْكَبِيرِ بِالْمَشْرِقِ حَوَالِي بَكْتَرِيَا لِإِخْمَادٍ غَائِلَةٍ قَبَائِلَ بَدْوِيَّةٍ هَمَجِيَّةٍ إِنْتَهَضُوا هُنَاكَ لِلْمُهَاجِمَةِ وَالْفِسَادِ» سپس به سوی بیابان وسیعی در مشرق زمین حوالی بکتیریا که همان بلخ است روان گردید تا غائله تهاجم و فساد قبایل بدوی آنجا را از بین ببرد. آیه‌ی شریفه «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ» بر این سفر تطبیق می‌کند.

«وَأَمَّا بِنَاؤُهُ السَّدَّ وَاقِعَ بَلَدَةِ تَفْلِسَ وَ يُسَمَّى الْمَضِيقَ» ساختمان این سد در شهر تفلیس واقع است که به سد دمیر قاپوی داریال یا دارالا مشهور است. در کتب آرامنه این ناحیه را بهاک کورایی یا کابال کورایی ذکر کرده‌اند که بهاک و کابال به معنای دره یا گذرگاه و کورایی هم همان کوروش است یعنی گذرگاه کوروش. این تنگه در شهر ولادی قفقاز شمالی‌ترین منطقه‌ی ایرانی‌نشین بوده است.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.